

مقام نبی و فیلسوف در اندیشه سیاسی صدر المتألهین*

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۰

تاریخ تأیید: ۹۴/۷/۱۵

شریف لک‌زایی**

مناسبات نبی و فیلسوف در فلسفه سیاسی اسلامی همواره موضوع بحث و گفتگو بوده است. این مسئله به ویژه در پاره‌ای از آثار فیلسوفان مسلمان به گونه‌ای مناقشه آمیز فهم شده است. برای مثال برخی از برتری فیلسوف بر نبی در فلسفه سیاسی فارابی سخن به میان آورده‌اند. در عین حال این مسئله در فلسفه دیگر متفکران مسلمان از جمله فلسفه متعالیه صدر المتألهین شیرازی نیز جای بحث دارد. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که جایگاه نبی در مقایسه با فیلسوف در فلسفه ملاصدرا چگونه تقریر شده است؟ مدعا این است که با توجه به آثار ملاصدرا، جایگاه نبی در این فلسفه برخلاف آنچه در مباحث برخی فیلسوفان مسلمان آمده است، فارغ از هر گونه ابهامی مطرح و در آن ضمن تبیین جایگاه فیلسوف، بر برتری نبی بر فیلسوف حکم شده است. روش تحقیق در مقاله منطق درونی و توصیف و تحلیل متن است. تمرکز نوشته حاضر بر مبحث تمایزات و اوصاف نبی از فیلسوف و جایگاه هر یک در اندیشه و فلسفه سیاسی صدر المتألهین است. شاید

مقام نبی و فیلسوف در اندیشه سیاسی صدر المتألهین

* مقاله حاضر بخشی از پژوهشی است که در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در حال تحقیق و نگارش است.
** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

بتوان گفت یکی از نتایج بحث این است که به منازعه و چالش برتری فیلسوف بر نبی در فلسفه سیاسی اسلامی خاتمه می‌دهد.

کلیدواژگان: نبی، فیلسوف، حکیم، خلیفه خدا، فلسفه سیاسی اسلامی، فلسفه سیاسی متعالیه، صدرالمتألهین شیرازی.

مقدمه

موضوع نبی ﷺ مقام والایی در فلسفه سیاسی ملاصدرا دارا است. قدر مقدور اینکه نبی به عنوان شایسته‌ترین شخص و والاترین انسان در روی زمین از سوی صدرالمتألهین به عنوان خلیفه‌الله شناخته و معرفی می‌شود. درواقع انسانی که جامع جمیع مراتب کمال باشد استحقاق ریاست بر خلق را دارا است:

هر کسی که برای وی مقام و مرتبه جامعیت در جمیع مراتب کمالیه این نشأت سه گانه اتفاق افتاده چنین کسی دارای رتبه خلافت الهیه و استحقاق ریاست بر خلق خواهد بود و این شخص رسول و مبعوث از طرف خدا است که به وی وحی می‌رسد و به وسیله معجزات مورد تأیید خدا است و خدا او را بر دشمنان یاری می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۳۱۵، ص ۴۷۱).

اما بحث رابطه نبی و فیلسوف بسان بسیاری از مباحث دیگری که در جهان اسلام مورد توجه و چالش است، از دیرباز محل گفتگوی فیلسوفان مسلمان بوده است. گذشته از آنچه که در مباحث فیلسوفان مسلمان مطرح شده است این نکته قابل تأمل است که در فلسفه متعالیه بسان یک دستگاه فلسفی متأخر در مکاتب فلسفی اسلامی این مبحث چگونه تقریر یافته است؟ به تعبیر دیگر جایگاه و مرتبه نبی در مقایسه با فیلسوف در فلسفه ملاصدرا چگونه مورد بحث و گفتگو واقع شده است؟ در پاسخ به این پرسش شاید بتوان این مدعا را ارائه نمود که با توجه به آثار ملاصدرا، جایگاه نبی در فلسفه ملاصدرا از یک ایضاح مفهومی و محتوایی برخوردار است و برخلاف آنچه در مباحث برخی فیلسوفان مسلمان نظیر مباحث ابونصر فارابی آمده است، فارغ از هر گونه ابهامی طرح گشته و در آن بر برتری نبی بر فیلسوف حکم شده است. درواقع نه آن گونه که برخی از صاحب



نظران معتقدند و بر اساس آن دیدگاه ملاصدرا را ذیل مباحث دیگر فیلسوفان مورد اشاره قرار می‌دهند و بر این نظرند که صدرالمتهلین به نوعی به ارائه توضیح و رفع ابهام از چنین دیدگاهی در فلسفه اسلامی پرداخته است (داوری، ۱۳۷۸) بلکه نگارنده بر این باور است که ویژگی دستگاه حکمت متعالیه چنین وضعیتی را روشن می‌سازد و بر اساس آن به ارائه نظر در این زمینه بر مبنای مختصات این دستگاه می‌پردازد. می‌توان اشاره کرد که یکی از پیامدهای این بحث خاتمه منازعه و چالش برتری فیلسوف بر نبی در فلسفه سیاسی اسلامی است که در آن ضمن توجه به اهمیت نبی و به ویژه مسئله وحی و جایگاه آن در منظومه دانشی مسلمانان بتوانیم از اضلاع دیگر این منظومه یعنی فلسفه و اخلاق بیشتر بهره‌مند شویم. در هر حال، مقاله حاضر به نحوی بر این موضوع در فلسفه سیاسی صدرالمتهلین متمرکز شده و بحثی را ارائه می‌نماید. از این رو در نوشته حاضر به مباحثی از قبیل «اوصاف سه گانه نبی»، «نبی، خلیفه خدا»، «نبی، حکیمی از حکمای الهی»، «نصب الهی نبی» و «نحوه اکتساب علوم» پرداخته می‌شود تا تمایزات دستگاه حکمت متعالیه در مقایسه با دیگر دستگاه‌های فلسفی اسلامی روشن شود.

اوصاف سه گانه نبی

خصلت نخستین در نظر ملاصدرا این است که نفس ناطقه او در جهت قوه نظریه به مرتبه اعلائی صفا و درخشش برسد تا بدانجا که شباهت کامل به روح اعظم، یعنی عقل کلی عالم پیدا کند و بالتبجیه هر گاه بخواهد، با روح اعظم اتصال کلی یابد؛ بدون آن که نیازی به فکر و تأمل داشته باشد تا در نتیجه اتصال به روح اعظم، علوم لدنی بدون وساطت تعلیم بشری بر او افاضه گردد. به نوشته ملاصدرا نفوس آدمی با توجه به مستعد بودن رو به بالا حرکت می‌کنند، از این رو در درجات حدس و اتصال به عالم نور مختلف و متفاوتند. بعضی از نفوس، نفوس زکیه‌ای هستند که در اکثر مقاصد مهمه علمیه، بلکه در جمیع مسائل علمی نیازی به تعلیم غیر ندارند و بعضی از نفوس، نفوسی هستند غبارآلود و تیره و کدر که در افکار و تصورات خویش رستگار و موفق نمی‌گردند و نیز تعلیم و ارشاد هم در او مؤثر نیست (صدرالمتهلین ۱۳۸۵، ص ۴۷۱). بعضی از نفوس نیز، نفوسی هستند



که کمأ و کیفأ دارای حدسی شدید و کثیرند و با سرعت به عالم ملکوت اتصال پیدا می‌کنند به گونه‌ای که به وسیله حدسی که در خود او است اکثر معلومات را در زمان بسیار کمی ادراک می‌کند، آن هم ادراکی شریف و نورانی و ایشان صاحب نفس قدسیه‌اند (همان، ص ۴۷۱-۴۷۲). از این رو به باور ملاصدرا:

به چنین شخصی که صاحب این نفس قدسیه و مرتبه عالی کمال انسانی است، نبی یا ولی گفته می‌شود و این قدرت و توانایی سیر و عروج به اعلی مراتب علم و کمال، عالی‌ترین اقسام معجزه یا کرامت است و این امر از جمله ممکنات نادرالوقوع است که در اقل افراد بشر یافت می‌گردد (همان).

با توجه به مطلب فوق، «ولی» نیز در این مسئله با «نبی» شریک است. (همان) از این رو نبی و ولی در قوه عقل نظری با یکدیگر همراه و همدم‌اند اگرچه ولی از نبی در سایر خصلت‌ها جدا می‌گردد.

صدرالمتألهین در کتاب مبدأ و معاد هم به این بحث تصریح کرده و بر این نظر است که «رئیس مطلق انسانی باشد که نفسش کامل و در مرتبه عقل بالفعل باشد» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۲، ص ۵۶۳). بر اساس این قوه رئیس اول بایستی به گونه‌ای باشد که عقل منفعلش مستکمل شده باشد به همه معقولات به آن غایتی که چیزی از معقولات باقی نمانده باشد که ادراک نشده باشد و عقل بالفعل شده باشد. درواقع این مرتبه به نوعی برترین مرتبه در میان مراتب و شرایط سه گانه رئیس اول مدینه فاضله تلقی می‌شود. این مرحله درواقع مرحله دریافت و ادراک چرایی، حقیقت، هستی‌شناسی و بنیاد نظری است. اینجا مرتبه فلسفه است که بر ابعاد نظری انسان تأکید می‌کند و بر دانایی تأکید می‌شود. به نوعی اینجا مرتبه علت فاعلی و غایی است.

دومین خصلت نبی، این است که قوه متخیله وی آن چنان قوی باشد تا بدان حد که در حال بیداری، عالم غیب را به چشم باطنی خویش مشاهده کند و صور مثالیه غیب از انظار مردم در برابر او متمثل گردد. برخلاف اشتراک «ولی» با «نبی» در قوه عقل نظری، اما این قوه تنها مختص نبی است: «این مقام، مقامی است مختص به شخص نبی و شخص ولی در این مقام با وی شراکت ندارد برخلاف خصلت اول» (صدرالمتألهین،

۱۳۸۵، ص ۴۷۲). در واقع از نظر ملاصدرا از آنجا که این مقام، مقام وحی است و ملکیتی که حامل وحی است پیام الهی را به نبی منتقل می‌کند، از این رو این مرتبه از خصائص «نبی» است و «ولی» با او هیچ مشارکتی ندارد.

این نکته‌ای است که در اثر دیگر ملاصدرا نیز یادآوری شده است: «و باید که قوه متخیله‌اش به حسب طبع و قوه در غایت کمال باشد» (صدرالمآلهین، ۱۳۶۲، ص ۵۶۳). به باور ملاصدرا رئیس مدینه فاضله به وسیله قوه متخیله آماده پذیرش جزئیات بآنفسها و کلیات بحکایاتها در بیداری یا در خواب از عقل فعال است. بنابراین، رئیس اول بر اساس قوه متخیله بایستی بتواند به جزئیات و کلیات مسائل دست یابد. آنچه در این مرحله رخ می‌نماید، همانا ادراک ماهیت و چیستی اشیاء است که به واسطه آن تخیل و فاهمه صورت می‌گیرد. چنان که در مرحله قبلی تعقل صورت می‌گرفت. اینجا مرتبه معرفت‌شناسی علمی است که بر بینش و بصیرت انسان تأثیر می‌گذارد. این مرحله مرتبه علت مادی است.

خصلت سوم نبی عبارت است از قوه و قدرت بسیار مؤثری در ذات نفس از ناحیه جزء عملی (و نه جزء علمی) و از ناحیه قوای تحریکیه نفس بدان سان که قادر بر تأثیر بر هیولای آدم باشد. بدین گونه که صورت را از ماده جدا کند و یا صورتی به ماده پیوشاند، مانند معجزات پیامبران. بنابراین صاحب این مقام، یعنی پیامبر، می‌تواند در اینکه هوای صاف و شفاف را به هوای پر از ابر متراکم تبدیل کند مؤثر باشد و نیز قادر است که به یک اشاره و اراده فرمان دهد که از آسمان باران بیارد و طوفان‌ها و زلزله‌های شدید همه عالم و یا قسمتی از آن را فرا گیرد و ویرانی به بار آورد و به وسیله این اعمال و خوارق عادات امتی را که مرتکب فسق و فجور شده‌اند و از فرمان خدا و رسول سرپیچی کرده‌اند به هلاکت بکشاند. و باز به نظر صدرا صاحب این مقام کلیه دعاها و نداها و در ملک و ملکوت با یک اراده قوی مورد اجابت و قبول قرار می‌گیرد و صدا و ندای او در تمام ملک و ملکوت شنیده می‌شود. حتی کلیه حیوانات در برابر صاحب این مقام خاضع و خاشع‌اند (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵، ص ۴۷۲-۴۷۳). این ویژگی، قدرت خارق‌العاده‌ای به نبی می‌بخشد و او را از سایر انسان‌ها متمایز می‌نماید.



بنابراین «قوه حساسه و محرکه‌اش در غایت کمال باشد، همه آنها به نوعی از فعل نه به انفعال محض» (صدرالمآلهین، ۱۳۶۲، ص ۵۶۳) به تصریح ملاصدرا رئیس مدینه فاضله با داشتن:

قوه حساسه و محرکه‌اش، مباشر سلطنت گردد و احکام الهیه را جاری گرداند و با دشمنان خدا محاربه کند و دفع کند دشمن را از مدینه فاضله و با مشرکین و فاسقین از اهل مدینه جاهله و ظالمه و فاسقه مقاتله کند تا به سوی امر خدا بازگردند (همان).

این مرحله در واقع مرحله حسی اعم از عرفی و توصیف و استقراء و ابعاد عملی و عینی است و در آن بر دانش آگاهی و اطلاعات و بر تطبیق عینی واقعیات توجه و تأکید می‌شود. در این مرحله وارد مباحث جزئی اجتماعی و سیاسی شده و نبی را به مثابه یک حاکم و سیاست‌مدار در نظر گرفته است که چنین وظایفی را می‌بایست انجام دهد.

به نوعی می‌توان از قوس نزولی و صعودی نیز سخن گفت. در واقع ابعاد نظری در آغاز بایستی شکل بگیرد. این مرحله که مرحله واقع است با عبور از حس و تخیل به مرحله تعقل می‌رسد. در اینجا بر اساس سه قوه مذکور سه کار انجام می‌شود: توصیف بر اساس قوه حسی، تحلیل بر اساس قوه تخیل و تعلیل بر اساس قوه تعقل. پس از این سیر که نزولی است، مرحله دوم که صعودی است، آغاز می‌شود. این مرحله برخلاف مرحله قبلی که نظری صرف بود، مرحله عملی و تحقیقی است که در آن می‌توان سه مرحله و مرتبه فلسفه یا دانایی و علت فاعلی و غایی، معرفت یا بینش و علت مادی و دانش یا آگاهی و اطلاعات را از هم تمییز داده و به مرحله وقوع رسید. در واقع سه کار بر این اساس صورت می‌گیرد و آن عبارت است از: چرایی و حقیقت (مرتبه عقل)، ماهیت و چیستی (مرتبه تخیل) و حدود و چگونگی (مرتبه حس).

وظایفی که در فوق، صدرالمآلهین برای نبی به عنوان رئیس مدینه ذکر می‌کند، وظایفی است که به سبب در اختیار داشتن قوه حساسه می‌بایست انجام دهد. این وظایف به نوعی در شمار وظایف ذاتی وی به شمار می‌آید و چنان که در مباحث ملاصدرا آمده است، رئیس مدینه فاضله موظف است سه سد را از میان بردارد: سد باب معرفت الله، سد باب حیات انسان‌ها و سد باب معیشت آدمیان (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵، ص ۵۰۶-۵۰۷). در

هر صورت وظایفی که رئیس مدینه بر این اساس در اختیار دارد وظایفی دنیوی است که بایستی در همین دنیا و توسط رئیس مدینه فاضله به اجرا در بیاید. ایشان بعد از بحث و بررسی این شرایط سه گانه بر اساس آنچه گفته است به بیان تمایز میان نبی و فیلسوف مبادرت می‌ورزد و تمایزهای این دو را آشکار می‌کند. بر این اساس می‌گوید:

و این حالت اگر برای جزو نظری از قوه ناطقه حاصل شود، آن انسان حکیم و فیلسوف خواهد بود و اگر در قوه نظریه و عملیه و متخیله حاصل گردد آن انسانی می‌باشد که وحی بر او نازل می‌گردد به توسط ملک و آن ملک عقل فعال است. پس به اعتبار آن که هر چه از جانب خدا بر عقل فعال فایض می‌گردد عقل فعال آن را بر عقل منفعل او فایض می‌گرداند حکیم و ولی و فیلسوف است و به اعتبار آنچه بر قوه متخیله او از آنجا فایض می‌شود نبی و منذر است به آنچه خواهد شد و خبر می‌دهد از آنچه گذشته است و از آنچه الحال موجود است از جزئیات واقع در عالم (صدرالمتألهین، ۱۳۶۲، ص ۵۶۴).

نتیجه‌ای که ملاصدرا از بحث حاضر می‌گیرد این است که «این انسان در اکمل مراتب انسانیت و در اعلی درجه سعادت است و نفسش همان گونه که ذکر شد با عقل فعال متحد است و این انسان واقف است بر هر فعلی که ممکن است که به سعادت کشاند» (همان، ص ۵۶۳). به این ترتیب نخستین شرایط رئیس و رهبر مدینه فاضله شرایط سه گانه‌ای است که او را از فیلسوف جدا می‌کند.

ملاصدرا در اثر مهم دیگر خود یعنی *کسر اصنام الجاهلیه* نیز با تعابیر دیگری به اوصاف سه گانه نبی پرداخته است. نگاه ایشان در این اثر با توجه به اوضاع اجتماعی، نگاهی انتقادی و اصلاح‌گرایانه است؛ از این رو به آسیب شناسی هم پرداخته است و نگاه مطلوب خود را نیز ذکر می‌کند. ملاصدرا در آغاز بحث‌های خود به موضوع ارسال و انتخاب انبیای الهی و نقش آنان در اجتماع اشاره کرده و می‌گوید:

دانسته باش که چون خداوند آسمان‌ها و زمین و ستارگان و خلائق را آفرید و افلاک را به چرخش افکنده نظام بخشید، کمال نعمت و تمامیت احسان او مقتضی گشت تا گروهی از بندگان را برگزیند و آنان را پاکیزه نموده، قربشان بخشد؛ با آنان مناجات کند و



نهفته‌های علم و اسرار غیب خود را بر آنان آشکار سازد. آن گاه آنان را به سوی بندگان خود فرستاد تا مردمان را به سوی او خوانند و از اسرار نهفته‌شان آگاه گردانند، مگر از خواب نادانی بیدار شوند و چرت غفلت از سرشان ببرد و به زندگی عالمانه جان گیرند و چون نیک‌بختان بزیند و در خانه جاویدان به کمال وجود رسند (صدرالمتألهین، ۱۳۷۴، ص ۶۰).

وی بر این اساس و برای تبیین ویژگی‌های رهبران راستین به بیان طبقه‌بندی سه گانه‌ای از علما، مشابه آنچه در صفحات قبل درباره اوصاف نبی گفته شد، به نقل از زین‌الدین عاملی پرداخته و می‌نویسد علما بر سه گونه‌اند:

یکم، عالمی خداشناس که در مورد احکام و دستورات او شناختی ندارد؛

دوم، عالمی که دستورات خداوند را آشنا است ولی خود را نمی‌شناسد؛

سوم، عالمی خداشناس که شناخت احکام و دستورات او را نیز دارد. چنین کسی در میان‌گاه عالم عقل و حس نشسته، زمانی با خدا و حُب او است و زمانی با خلق در دوستی و مهربانی است. آن گاه که از پروردگار به سوی خلق برمی‌گردد چونان یکی از آنان است، گویی پروردگارش را نمی‌شناسد؛ و چون با خدایش تنها شود و به ذکر خدمت او پردازد، گویی که با خلق آشنایی ندارد. این مسیر پیامبران و صدیقان است. ذکر نشانه‌های سه گروه مذکور آشکار کردن این حقیقت است که چه کسی صلاحیت و شایستگی رهبری بر خلق و اجتماع را دارد:

نشانه‌های عالم به دستورات خدا ذکر زبانی است نه قلبی و ترس از پروردگار و حیا از مردم در ظاهر بدون اینکه در پنهان از خدا حیا کند و عالم خداشناس، ذاکری با ترس و حیا است؛ ذکر او ذکر قلبی است نه زبانی؛ ترس او ترس امید است و نه ترس معصیت و حیای او حیا از چیزهایی است که بر قلب گذرند نه حیای ظاهری. اما عالم خداشناس و آشنا به دستوراتش را افزون بر اینها سه نشانه دیگر است: نشیمن او در میان‌گاه عالم غیب و شهادت و آموزگاری مسلمانان و نیاز دو گروه اول به او و بی‌نیازی او از آنان (همان، ص ۶۴).

این طبقه‌بندی در واقع مقدمه‌ای است برای اینکه صدرالمتألهین به نکته‌ای کلیدی، که

مسئله اصلی او است، اشاره کند. از این رو به نظر می‌رسد مباحث ملاصدرا در هدایت و راهنمایی و راهبری جامعه اسلامی با چنین شخصی است که بر دو گروه دیگر از علما نیز اشراف دارد. دریافت اینکه چنین شخصی بر دو گروه دیگر اشراف دارد در جمع‌بندی لطیف ملاصدرا از بحث نیز مستتر است:

این سومین نفر چون آفتاب است که نه فزونی گیرد و نه کاستی پذیرد و دومین چون ماه گاهی بدر و گاهی در محاق است و نخستین چون چراغی است که خود می‌سوزد و دیگران روشنایی گیرند (همان).

بنابراین آن که چون آفتاب است بر آن دو دیگر روشنایی خواهد بخشید و به لحاظ جایگاه خود سروری خواهد یافت. آنان به خورشید وابسته خواهند بود در حالی که خورشید از آنان بی‌نیاز خواهد بود.

نبی، خلیفه خدا

صدرالدین شیرازی در ادامه و برای تکمیل مباحث خویش بر این نظر است که جای هیچ‌گونه شگفتی و تعجب نیست که در بعضی از نفوس یک قدرت و نیروی کمالیه‌ای باشد که مورد تأییدات الهی و مبادی عالیه وجود بوده و به علت داشتن این قدرت و نیروی کامل و مؤید به تأیید الهی، به منزله نفس مدیر و مدبر در کلیه عالم محسوس بوده باشد. از این رو ملاصدرا نتیجه می‌گیرد که «این چنین نفس کامل و مقتدری، شایسته آن است که در کلیه اجسام و اجرام و ابدان موجودات این عالم آن چنان تأثیری کند که در بدن خود توان کرد» (صدرالمتألهین، ۱۳۱۵، ص ۴۷۴). نیز چنین شخصی است که به مهربانی و شفقت با خلق ستودنی است: «بر نفس مقدس نبوی که موجب شفقت و مهربانی و عطوفت وی بر خلق خدا می‌گردد، شفقتی نظیر شفقت پدر نسبت به فرزند خویش» (همان) حاکم و برقرار است.

چنان که در آغاز بحث نیز اشاره شد، چنین انسانی شایستگی ریاست بر خلق و به تعبیری بر جامعه را دارد. ملاصدرا در اینجا از مجموع مباحث خویش چنین نتیجه‌ای را اخذ می‌نماید و آن اینکه:



و جامع جمیع کمالات نشأت سه گانه (عقلی و نفسی و حسی) است. آری از ناحیه روح و جنبه روحانی از سنخ ملکوت اعلی است و از جنبه نفس و نفسانی از سنخ ملکوت اوسط است و از جنبه طبیعی از سنخ ملکوت اسفل است. پس او خلیفه خدا و مجمع ظاهر اسماء الهیه و کلمات تامات الهی است (همان).

روشن است که چنین انسانی همان گونه که ملاصدرا هم تصریح می نماید جز «نبی» نمی تواند باشد. به گونه ای که حتی «ولی» نیز مگر در برخی جهات، به چنین جایگاهی دست یابی ندارد. بنابراین به طور قطع می توان گفت که فیلسوف، که حتی در جایگاه ولی نیز قرار ندارد، از نظر ملاصدرا در مقامی پایین تر از نبی سیر و سلوک کرده و از جایگاه فروتری نسبت به نبی برخوردار می باشد. صدرالمتألهین خود یادآوری می کند که مجموع اوصاف سه گانه مذکور تنها اختصاص به انبیا دارد ولی هر یک به طور جداگانه چه بسا در دیگران هم یافت گردد (همان: ۴۷۵). چه اینکه سایر افراد بشر می توانند با تعب و مشقت فکر و تحمل ریاضت در زمان طولانی به برخی از این موارد دست یابند (همان، ص ۴۷۲) همان گونه که شخص فیلسوف می تواند به نشئه عقلی دست یابد.

این بحث به نوعی اشاره به مبحث انواع انسان نیز دارد که در آنجا ملاصدرا چهار نوع انسان را به سبب قوه ادراکی تقسیم کرده و معتقد است که انسان در بند ادراک و اندیشه ای است که دارا است. این چهار نوع عبارتند از: انسان حسی، انسان خیالی، انسان حیوانی و انسان حقیقی. در واقع جایگاه نبی در چهارمین نوع انسان قرار دارد و او است که به سبب ادراک خویش به عالم انسانیت ارتقا یافته و از آینده نگری خاصی برخوردار است. این آینده نگری نه تنها شامل این دنیا است، بلکه شامل سرای اخروی و بقای ابدی انسان نیز می باشد (همان، ص ۴۶۶-۴۶۷).

نبی، حکیمی از حکمای الهی

صدرالمتألهین در مبحثی دیگر با بیان اینکه شخص نبی در حد مشترک ما بین عالم معقولات و عالم محسوسات قرار گرفته است، به ذکر طبقه بندی سه گانه ای دست زده و بر آن اساس، سه دسته از خلائق را از هم تفکیک می نماید: ملائکه، بهایم و کسانی که

مستغرق در بحر معرفت خدا و ملکوت اویند. درواقع ملاصدرا با ذکر دسته سوم به مبحثی اشاره دارد که در آن نوع انسان را به سه دسته تقسیم کرده است که یک دسته آن درواقع اولیای خدای و الهیون هستند با همان ویژگی استغراق در معرفت ربوبی که ابواب ملکوت بر قلوب آنان گشوده شده است. دسته دوم کسانی هستند که به لذایذ جسمانی روی آورده و خویشتن را در زندان دنیا محبوس کرده‌اند. اینان اهل دنیایند که خود را از نعیم آخرت محروم ساخته‌اند. دسته سوم کسانی هستند که در مرز مشترک و حد فاصل مابین معقولات و عالم محسوسات استقرار یافته‌اند. این گروه انبیا و مرسلین و صدیقین هستند (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵، ص ۴۸۷). درواقع محل استقرار نبی چنین جایگاهی است.

به باور ملاصدرا وظیفه نبی در چنین حالی این است که «باید علوم و معارف را مستقیماً از خدا بگیرد و شاگرد مکتب او باشد و آنچه را می‌گیرد به بندگان ببخشد و به آنان تعلیم دهد و آنان را هدایت کند» (همان). از همین رو است که نبی واسطه بین عالم عقل و عالم محسوس است؛ زیرا در این حالت نبی هر چه از خداوند بخواهد خدا به او مستقیماً اعطا می‌نماید و هر دو جانب ملک و ملکوت را نظم می‌دهد و هر دو جنبه را رعایت می‌کند و واسطه مابین هر دو عالم است. نبی بایستی زبان باشد تا احکام و معارف الهی را به خلق برساند. «این است حال و شیوه سفرای خدا و فرستادگان او به سوی بندگان که دارای مقام شفاعت و وساطت‌اند» (همان، ص ۴۸۸).

بنابراین، برای قلب نبی هم دو در است که همواره باز و گشوده‌اند. یکی در داخلی که به سوی عالم قدس گشوده می‌گردد و از آنجا به مطالعه لوح محفوظ و آیات مسطور در آن می‌پردازد و خدا به او علم لدنی و علم یقینی می‌آموزد و او را از اسرار و عجایب گذشته و آینده جهان، احوال عالم نسبت به گذشته و آینده، احوال قیامت و حشر و نشر و حساب و مآل و بازگشت خلایق به بهشت و یا به دوزخ آگاه می‌سازد و این دری است که به سوی قلب آنان که متوجه عالم غیب‌اند و به طور مداوم به ذکر خدا مشغولند باز می‌گردد. دیگر، دری که به جانب حواس پنج‌گانه او گشوده می‌گردد تا از این طریق بر سوانح و حوادث خلق آگاه گردد و آنان را به کارهای نیک هدایت و ارشاد کند و از کارهای بد بهراساند. چنین شخصی، انسانی است که نفس نفیس او در هر دو قوه نظری و عملی به



سرحد کمال رسیده و سهم وافر از وجود و کمال از خدای متعال گرفته تا بدان حد که حیطة وجود او هر دو جانب ملک و ملکوت را فرا گرفته و حق هر دو را ادا می‌کند (همان). از این رو چنین شخصی به سبب علوم و معارفی که خدای متعال بر قلب و عقل مجرد وی افاضه نموده است «ولی‌ای است از اولیا و حکیمی است از حکمای الهی» (همان) و به سبب آنچه که از ناحیه او بر قوه متخیله و قوه متصرمه وی افاضه می‌گردد، رسول و پیامبری است که مردم را از حوادث آینده آگاه می‌سازد و آنان را می‌هراساند و از گذشته و یا آنچه که در حال حاضر موجود است، خبر می‌دهد. «این امور و اوصاف، کامل‌ترین مراتب انسانیت و نخستین شرایط احراز مقام نبوت و رسالت است» (همان). درواقع با این فقره ملاصدرا نبی را هم دارای مراتب ولی به شمار آورده و او را ولی‌ای از اولیا می‌داند و هم حکیمی از حکمای الهی که سر در آسمان دارند به شمار می‌آورد. با این حال بر اختصاصات نبی هم تأکید و تصریح کرده و ابعاد هدایتی و تربیتی جامعه را نیز یادآوری می‌نماید.

افزون بر این مراتب و کمالات، ملاصدرا شرایط و اوصاف دیگری را هم برای نبی برمی‌شمارد که از این قرار است:

باید دارای لسانی فصیح و بلیغ باشد تا بتواند با ظرافت و لطافت کلام و زیبایی جملات و عبارات تخیلات آفرین خود، مردم را تعلیم دهد و قادر بر حسن ارشاد و هدایت مردم به سوی خیر و سعادت و راهنمایی آنان به اعمالی که آنان را به سعادت ابدی سوق دهد بوده باشد و نیز علاوه بر آنچه گفته شد دارای قوه نفسانیه‌ای باشد جهت مناظره با اهل جدال در علوم و معارف و دارای قوه و نیروی بدنی باشد جهت مبارزه و محاربه با پهلوانان در میدان جنگ و نبرد برای اعلائی کلمه الله و هدم کلمه کفر و طرد طاغوت تا که دین، دین خدا و کلمه، کلمه «لا اله الا الله» باشد هر چند کفار و مشرکین از این کار کراهت داشته باشند (همان).

در هر صورت با توجه به دیدگاهی که صدرالمآلهین درباره انسان و نقصان آدمی (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵، ص ۴۶۶) دارد و با توجه به اینکه تعداد اندکی در جایگاه نبی استقرار می‌یابند از این رو انسان یا بایستی نبی باشد یا اینکه باید نبی‌ای برایش ارسال

شود. بر این اساس نخستین مخلوق خداوند حضرت آدم است که خود در جایگاه نبی قرار گرفته است (جوادی آملی ۱۳۸۷، ص ۱۵۰ - ۱۵۱). این بحث که در ادامه درباره آن به تفصیل سخن به میان می آید، از اختصاصات صدرالمتهلین است که در آثار فارابی و دیگر فیلسوفان مسلمان نیست. از این رو است که حتی مبحث تعلیم و تعلم و تربیت وظیفه حکومت و سیاست مدار به شمار می آید. در واقع در این نگاه، دین به معنای روش زیست آدمی است که این زیست، البته در همه انسان ها به یکسان موجود است و بایستی دنیا و عقبای آدمی را مورد توجه قرار دهد.

ملاصدرا در مباحث خود به آسیب شناسی مفهوم حکیم هم می پردازد و از برخی کسانی که حکیم نامیده شده اند، مانند لقمان، فیثاغورث، سقراط، افلاطون و ارسطو یاد و اظهار شگفتی می کند که چگونه مردم افرادی را به حکمت متصف می کنند که شرایط آن را ندارند: «شگفتا که مردم زمانه چون کسی را بنگرند که کتاب اقلیدس را دیده و یا قواعد منطق را از بر کرده است حکیمش شناسند و گرچه از علوم الهی تهی و از فن الهیات حکمت بی بهره باشد و معرفتی به مقامات نفس و احوال معاد نداشته باشد و حتی اینان کسی را که اندک اطلاعی از طب دارد به حکمتش منسوب دارند و حکیمش خوانند» (صدرالمتهلین، ۱۳۷۴، ص ۶۷). این در حالی است که به نظر ملاصدرا در گذشته به چنین افرادی حکیم اطلاق نمی شده و جایگاه حکمت بسیار والا بوده است. این موارد همان نقاط انحرافی است که مورد پذیرش صدرالمتهلین نیست. از نظر وی چنین افرادی صلاحیت و شایستگی رهبری جامعه را ندارند.

ملاصدرا تصریح می کند که وی این سخنان را نقل می کند تا هر کس دریابد که عارف و شیخ و حکیم گشتن برتر از آن است که کسی بدان بتواند برسد، بدون اینکه در تمامی حیات خود بدان همت گمارد و تنها بدان پردازد و از تمامی امیال حسی و خواهش های دنیایی دوری جوید، همراه با دارا بودن فطرتی صاف و ذهنی خالی از گفته های بدعت سازان و طبعی پاک و فهمی تیزبین و درکی لطیف (همان، ص ۶۸).



نصب الهی نبی

بر مبنای آنچه ملاصدرا در شاهد دوم از مشهد پنجم کتاب الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه مطرح کرده است، عالم وجود نمی‌تواند بی‌نیاز از وجود پیامبر باشد. در این حال انسان یا خود بایستی پیامبر باشد و یا اینکه برایش پیامبری ارسال شود. از این رو ملاصدرا بر نصب الهی نبی تأکید کرده و صریحاً یادآور می‌شود که بایستی «در عالم وجود پیامبری از جانب خدا باشد تا به مردم طریق حق را بیاموزد و آنان را به راه راست هدایت نماید» (صدرالمتألهین، ۱۳۱۶، ص ۴۲۲).^۱ ارسال رسول جز از سوی خداوند ممکن نیست. از این رو در ادامه ملاصدرا استدلال‌هایی برای این مسئله می‌آورد.

مهم‌ترین نکته‌ای که ملاصدرا در این زمینه یادآور می‌شود و مباحث خویش را بر مبنای آن جلو می‌برد تأکید بر نقصان آدمی در وجود و بقای خویش است. صدرا بر این نظر است که «انسان در وجود و بقای خویش نمی‌تواند به ذات خود اکتفا کند و از دیگران بی‌نیاز باشد؛ زیرا نوع منحصر در یک فرد و شخص خاص او نیست» (همان)^۲ انسان به عنوان یک موجود ناقص، یکی از اقسام چهارگانه موجودات است که معمولاً در مباحث فلسفی به آن اشاره می‌شود.^۳ در واقع ناقص، موجودی است که کمال وجودی خود را ندارد و نمی‌تواند نیازهای خود را با ساختارش هماهنگ کند. بنابراین، حتماً به خارج از خود نیازمند است مانند انسان. از همین رو است که آیت الله جوادی آملی نتیجه خاصی از این بحث گرفته و تصریح می‌کند که نیازمندی انسان در وجود و بقایش به دیگران مقدمه‌ای برای اثبات سیاست الهی است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۷).

نقصان آدمی و نیازمندی وی در وجود و بقا موجب می‌شود انسان نتواند در دار دنیا به

۱. «الشاهد الثانی: فی اثبات النبی و أنه لابد و أن یدخل فی الوجود رسول من الله لیعلم الناس طریق الحق و یهدیهم الی صراط مستقیم».

۲. «إن الانسان غیر مکتف بذاته فی الوجود و البقاء؛ لأن نوعه لم ینحصر فی شخصه».

۳. اقسام موجود عبارتند از: ناقص مانند انسان؛ مکتفی مانند فرشته‌ها؛ تام مانند مجردات عالیه و در نهایت فوق التمام که الله تبارک و تعالی است.

تنهایی زیست نماید مگر به «تمدن و تعاون و اجتماع» (صدرالمآلهین، ۱۳۸۶، ص ۴۲۲). چنین انسانی به تعبیر علامه جوادی آملی، اگر بر آن باشد زندگی حیوانی داشته باشد یک کثرت محضه است؛ اما کثرت محضه تا به وحدت بازنگردد، هیچ تمدنی پدید نمی‌آید. چنین حیاتی مانند حیات حشرات در جنگل‌ها و لانه‌ها است که صرف کثرت محضه است. از این رو چنین اجتماعی را زندگی نمی‌توان به شمار آورد؛ زیرا اساساً سیاست و حکومتی شکل نگرفته و نخواهد گرفت. بنابراین، ضمن توجه به نقصان آدمی و عدم زیست انفرادی او بایستی توجه داشت که حیات آدمی به وحدت بازگردد تا جریان اجتماع، سیاست و حکومت ممکن شود (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸).

در این میان راه وحدت‌پذیری انسان این است که نیروهای درونی‌اش را شکوفا سازد. از چنین منظری، چنان که ملاصدرا نیز بر حفظ نسل تأکید می‌کند، خانواده اهمیت وافری می‌یابد. در واقع خانواده شرایط پیدایش اولیه اجتماع، سیاست و حکومت را به وجود می‌آورد و به مثابه مقدمه آن تلقی می‌گردد. به نظر علامه جوادی اگر اجتماعی فاقد خانواده باشد، کثرت، کثرت محضه خواهد بود؛ زیرا اصل و نسب افراد، سرپرستی تعلیم و تربیت، سرپرستی مال، مالکیت ارث، محرومیت و حرمت نکاح و مواردی از این قبیل روشن نبوده و نامعلوم و بی‌حساب و کتاب خواهد بود. اگر اصول خانوادگی کنار گذاشته شود به تدریج قبیلگی از میان می‌رود و کم‌کم امت از میان برداشته می‌شود. از آنجا که کشور را نمی‌توان با کثرت محضه اداره کرد بایستی چیزی باشد که کثرت را به وحدت بازگرداند (همان).

از این منظر به خوبی مشخص می‌شود که نگاه ملاصدرا به نقصان آدمی چه تبعات و پیامدهایی را پیش می‌کشد. از این رو است که اجتماع، سیاست و حکومت معنا می‌یابد؛ چنان که تمدن و اجتماع و تعاون هم در اثر آن شکل می‌گیرد و البته زیربنای همه اینها خانواده و وحدت‌پذیری آدمی است. در واقع این مسئله ضرورت و اقتضای این است که انسان موجودی ناقص و غیر مکتفی است و به تأمین کمال خود نیازمند دیگران است. آیت الله جوادی تأکید می‌کند که نقصان آدمی اختصاص به عصر خاصی ندارد و این گونه نیست که مردم یک سرزمین در زمانی این گونه نباشند بلکه کل انسان به نحو قضیه

حقیقیه این گونه است (همان).^۱

بر اثر پیدایش این گونه اجتماعات، طبیعتاً منازعاتی میان انسان‌ها پدید می‌آید که در شمار ویژگی‌های وحدت‌پذیری انسان و به ویژه به دلیل نقصان آدمی و نیازمندی‌های متعدد او آشکار می‌شود. از این رو مسائل جامعه بایستی به گونه‌ای تدبیر و تمهید شود که جامعه انسانی همچنان متشکل و وحدت‌پذیر و منسجم به پیش برود و منازعات به وجود آمده به انسجام جامعه خللی وارد نکند. ملاصدرا از همین منظر بر وجود و لزوم قانون و پایبندی به آن تأکید کرده و بر این نظر است که:

از نوع انسان افرادی متعدد و احزابی مختلف پدید آمدند و بالتیجه ضیاع و عقار و بلادی مختلف و متعدد تشکیل داده شد و افرادی در معاملات و مناکحات و جنایاتی که ممکن است در برخورد با یکدیگر به وقوع بپیوندند، به قانون و ناموسی که مرجع و ملجأ آنان باشد و مابین آنان به عدل و داد حکم کند، نیازمند شدند و گرنه در تحصیل امیال و خواسته‌های خود بر یکدیگر تعدی و تجاوز می‌کردند و هر کس بر دیگری غلبه می‌کرد و اجتماع فاسد می‌شد و نسل منقطع می‌گردید و در نظام اختلال و دگرگونی پدید می‌آمد؛ زیرا هر فردی بالفطره در صدد تحصیل مشتهیات و امیال نفسانی و ضروریات حیات و زندگانی خویش است و بر آن کس که در این امور مزاحم و معارض او است خشمگین خواهد بود (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵، ص ۴۹۱).

بر اساس آنچه ملاصدرا تصریح کرده است، انسان نیازمند قانون انسان آفرین است که تأمین کننده انسان باشد و نیازهایش را پاسخ گوید. درواقع تنها چیزی که انسان را تأمین می‌کند قانون انسان آفرین است. چنین قانونی خواهد توانست انسان متعالی پدید آورد و انسان را با معارف و حیوانی هماهنگ نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹). بنابراین هم نیازمندی انسان به اجتماع و هم نیازمندی به قانون در شمار نیازهای اساسی انسان است.

۱. «کل انسان به نحو قضیه حقیقیه این طور است؛ نه شخصاً می‌تواند بماند و نه نوعاً؛ مگر اینکه علل و عواملی از خارج او را حفظ و تأمین کند. او در غذا و پوشاک و... نیازمند است؛ چه رسد به مسئله حفظ نسل که بقای نوع را به همراه دارد».



در غیر این صورت انسان گرفتار مفاسدی خواهد شد که می‌تواند در راه سعادت وی اخلال ایجاد نماید.

بنابراین، قانون، ملجأ و پناه‌گاهی است که میان مردم به عدل و داد حکم کند؛ در غیر این صورت هر کسی به حکم فطرت سلطه طلب خویش تلاش می‌کند بر دیگری غلبه نماید چنین غلبه‌ای جز فساد اجتماع نتیجه‌ای دربر ندارد؛ و افزون بر اینکه به انقطاع نسل و فروپاشی خانواده می‌انجامد در نظام نیز اختلال و دگرگونی پدید می‌آید. از این رو حضور قانون می‌تواند به تحکیم خانواده و در نتیجه به تحکیم و استمرار اجتماع و نظام کمک نماید و از فروپاشی خانواده و نظام اجتماعی جلوگیری نماید. ملاصدرا از همین منظر به کارکرد قانون پرداخته و بر این نظر است که:

این قانون ضروری که حافظ و ضامن سعادت و آسایش کلیه افراد بشر است، عبارت است از شریعت که ناچار است از وجود شارع و واضعی که راه و روشی برای افراد بشر تعیین کند که آن را برای انتظام امر معیشت زندگانی اختیار کنند و سنت و طریقی را به آنان بیاموزد که به وسیله آن به خدای خویش برسند و به قرب او نائل گردند و آنان را به انجام فرایضی دستور دهد که ایشان را متذکر عالم آخرت و سیر و سلوک به سوی خدا بنماید ... و آنان را به راه راست هدایت نماید (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵، ص ۴۹۱).

با این فقره ملاصدرا به نوعی از شریعت سخن به میان می‌آورد و با توجه به ضرورت آن، وجود شارع و واضع شریعت را به صراحت نتیجه می‌گیرد. چنین قانون و شارعی طبیعتاً نقش هدایت‌گری دیگر انسان‌ها را برعهده دارد. درواقع سامان اجتماعی وظیفه این قانون و شارع است که در نبی متجلی است و برعهده او است. ضمن اینکه ملاصدرا حفظ نظام و سعادت و آسایش و آرامش کلیه افراد را نیز مبتنی بر چنین قانونی می‌داند. این در حالی است که کسی واجد شرایط وضع قانون و شریعت الهی است که خود از نوع انسان باشد: «ناچار این شخص شارع و واضع شریعت و قوانین الهی باید از نوع انسان باشد؛ زیرا مباشرت و تصدی ملائکه برای تعلیم افراد بشر امری محال است» (همان، ص ۴۹۲). درواقع انسان باید انسان را هدایت کند و نه هیچ موجود دیگری. افزون بر نفی ملائکه، ملاصدرا بر این نظر است که درجه و مقام سایر حیوانات، پست‌تر از این است که از سوی

خداوند به عنوان واضع قوانین و شرایع الهی مبعوث شوند. بنابراین وضع قانون و شریعت و هدایت‌گری انسان منحصر در نوع خود انسان می‌شود. اما به واقع چه کسی شایستگی آن را دارا است که بتواند واضع و شارع قوانین الهی گردد؟

با این بحث البته تکلیف فیلسوف و تمایز آن با نبی در مباحث صدرالمتألهین روشن می‌شود. ملاصدرا، چنان که در آغاز بحث اشاره شد، بر این نظر است که چنین انسانی ناچار باید مبعوث از طرف خدا و دارای نشانه‌هایی برای تمایز از سایر انواع انسان‌ها باشد. فیلسوف، مبعوث از جانب خداوند نیست و در نتیجه با نبی تمایز می‌یابد. افزون بر اینکه چنین شخصیتی بایستی دارای شواهد و نشانه‌های دیگری هم باشد که باز هم او را از فیلسوف جدا می‌کند:

ناچار باید این شخص عالیقدر که مبعوث از جانب خدا است، از جانب خدا به یک سلسله آیات و شواهد و امور خارق‌العاده‌ای اختصاص یافته باشد که شاهد عظمت و نبوت وی بوده و دال بر این باشد که شریعت از ناحیه پروردگار آنان یعنی خدای عالم قادر آمرزنده و بخشنده و در عین حال انتقام‌گیرنده است، تا که نوع بشر و افراد زمان وی نسبت به او خاضع و مطیع شوند و موجب اقرار و اعتراف آنان به نبوت او گردد (همان).

ملاصدرا با توجه به طرح نیازمندی انسان به دلیل نقصان وی تأکید می‌کند که خداوند در ارسال نبی اهمال نمی‌ورزد چنان که رویانیدن مو بر روی دو ابرو را نه برای لزوم و ضرورت صورت، بلکه به قصد آرایش و زیبایی صورت از نظر دور نساخته است و یا در مقعر ساختن قسمتی از کف پاها به منظور سهولت راه رفتن و گام برداشتن. از این رو «چگونه در وجود و اعزام فردی که مظهر رحمت و شفقت و سوق‌دهنده بندگان به سوی رضوان و الطاف خویش در هر دو عالم است اهمال می‌ورزد؟» (همان). بدین ترتیب خداوند انسان را بابت ارسال نبی مورد لطف و عنایت و رحمت خویش قرار داده است؛ زیرا با اعزام چنین فردی علاوه بر نفع و سود عاجل، سلامت و خیر و سعادت در آخرت را نیز برای بندگان فراهم ساخته است. نتیجه این مبحث وی نیز این است که «بدان که او



خلیفه خدا در روی زمین است» (همان، ص ۴۲۳).^۱

نحوه اکتساب علوم

یکی از مواردی که نبی را از فیلسوف متمایز می‌کند در مبحث حصول علم و دانش و نحوه کسب دانش از سوی انسان است. به باور صدرالمآلهین، حصول دانش در باطن انسان از سه طریق رخ می‌نماید: «گاهی از طریق اکتساب و تعلم است و گاهی علوم و معارف ناخودآگاه بر قلب انسان وارد می‌گردند» (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵، ص ۴۸۰). قسم اول را که اکتساب و استبصار هم می‌نامند، شامل علمایی است که علوم و معارف خویش را از راه فکر و نظر و تأمل در اصول و قواعد و دلایل به دست می‌آورند. قسم دوم که دریافت علوم و معارف و حقایق بدون اطلاع از علت و سبب مفید آن است همانا حدس و الهام است که خود به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی را الهام و نفث فی الروح نامیده است که به معنای دمیدن نسیم علوم و معارف در روح انسان است. این قسم تنها مختص اولیا است. دوم آن که حصول علوم و معارف از ناحیه غیب با اطلاع از علت و سبب مفید و مشاهده وی صورت می‌گیرد و با عنوان وحی از دیگری تمایز می‌یابد. این قسم به تصریح ملاصدرا مختص انبیا است (همان، ص ۴۸۰). طبیعی است که فیلسوف و دیگر عالمان را راهی به دو قسم اخیر و به ویژه قسم سوم نیست و آنان تنها از طریق اکتساب به علوم و معارف دست می‌یابند. چنان که «ولی» هم با «نبی» در الهام و وحی تمایز می‌یابد.^۲ از نظر ملاصدرا چنین انسانی که واجد حس و تخیل و تعقل است، خلیفه خداوند در روی زمین است: «و چون صورت عالم وجود به تمام و کمال خود رسید، خدای بزرگ نوع بشر را از کره خاک آفرید و خواست که از جنس کره خاک و خاکیان برای خود خلیفه‌ای

۱. «فهذا هو خلیفة الله فی أرضه».

۲. ملاصدرا بر این نظر است که «وحی و الهام در هیچ امری از امور مذکور با هم فرق ندارند، مگر در شدت وضوح و نورانیت و مشاهده ملکی که مفید و مفیض صور علمیه است» (صدرالمآلهین، ۱۳۸۵: ۴۸۰).

در دار دنیا و نایبی در تعمیر عمارت نشأة آخرت قرار دهد؛ لذا به انسان قوا و مشاعری به نام آلات حس و تخیل و تعقل عطا فرمود» (همان: ۴۸۱ و صدرالمتألهین، ۱۳۸۶، ص ۴۱۵) در واقع انسان با دریافت و ادراک سه گانه اشاره شده به مقام خلیفة اللہی خداوند می‌رسد. بر این اساس چنین انسانی هم خلیفه خداوند در دار دنیا است و هم بهشت سازی کرده و آبادی آخرت هم در دستان آدمی است. او است که بایستی دنیا و آخرت خویش را سامان داده و به مثابه خلیفه الله به ساختن دنیا و عقبای خویش مبادرت ورزد. چنین انسانی را می‌توان انسان کامل هم نامید. طبیعتاً اختلاف نوع آدمیان هم در همین قوای ادراکی است که کسب کرده‌اند.

در هر صورت نبی بر اساس آنچه گفته شد از نظر تصفیه درونی به جایی می‌رسد که دیگر نیازی به تأمل ندارد و تمام علوم دینی را بدون تعلیم و تعلم و اکتساب از جایی به دست می‌آورد. حتی نبی به گویش‌های مختلف مسلط است و بر تمام علوم اشراف دارد. از سویی قوه متخیله نبی افزون است و چیزهایی که انسان در بیداری نمی‌بیند او در خواب می‌بیند. نبی، تمام صور حقیقی را درک می‌کند و حتی به مفارقات هم می‌رسد و از عالم ملکوت چیزهایی می‌شنود. نبی، در عالم بیداری هم چیزهایی را می‌بیند که دیگران از دریافت آن عاجزند. افزون بر اینها، وقوع عملی نبی نیز بسیار شدت دارد. شاید بتوان گفت آنان که به دنیا مشغول‌اند از غیب بی‌خبرند. اما آنان که به نفس می‌پردازند نفس‌شان کامل‌تر شده و از آینده خبر دارند. در واقع انسان بایستی تلاش نماید تا اوج گرفته و بالا رود و درکی از عوالم سه گانه مورد اشاره را دریافت نماید تا به مقامات معنوی و الهی راه یابد. در واقع انسانی خلیفه الهی است که در عوالم سه گانه مذکور ورود داشته باشد و بتواند با دریافت آنها به درک واقع بینانه‌ای از هستی دست یابد و در راه خداوند گام بردارد. نبی انسان وارسته کاملی است که توانسته است به این عوالم راه یابد و نور معرفت را در دل خویش حیات بخشد و به بارگاه ربوبی حضرت حق راه یابد.

ملاصدرا در تنها رساله فارسی خود در تمایز نبی و فیلسوف بر این نظر تأکید کرده است که نبی اول تعقل، آن گاه تخیل و سپس احساس می‌کند در حالی که حکیم اول



حس می‌کند، سپس تخیل و در آخر تعقل می‌کند:

انبیاء علیهم‌السلام اول تعقل اشیاء می‌کنند، بعد از آن تخیل می‌نمایند، بعد از آن احساس بدان حاصل می‌شود به عین آنچه تعقل نموده‌اند. علماء اهل نظر که ایشان را حکماء گویند اول اشیاء را به حس ادراک می‌کنند، بعد از آن به خیال انتزاع صورتی از آن می‌کنند، بعد از آن به تعقل انتزاع صورت عقلی کرده، ادراک کلی می‌نمایند. و طریق اولیاء علیهم‌السلام متوسط است میان طریق انبیا و حکما (صدرالمتألهین، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵).

نتیجه

آنچه مقاله حاضر به دنبال بررسی و پاسخ آن بود پرسش از جایگاه نبی در مقایسه با فیلسوف در فلسفه ملاصدرا بود. مدعای نوشته این بود که با توجه به آثار ملاصدرا، جایگاه نبی در این فلسفه برخلاف آنچه در مباحث برخی فیلسوفان مسلمان آمده است، فارغ از هر گونه ابهامی مطرح و در آن بر برتری نبی بر فیلسوف حکم شده است. بر این اساس آنچه آمد، جایگاه نبی و تفاوت‌های آن با فیلسوف در اندیشه و فلسفه سیاسی ملاصدرا به روشنی ذکر شد. در این نگاه، نبی واجد خصلت‌های سه گانه‌ای است و از این رو خلیفه خداوند به شمار می‌آید؛ زیرا برترین فرد برای برعهده گرفتن منصب خلیفه‌اللهی است. همچنین مطرح شد که چنین انسانی ناچار باید مبعوث از طرف خدا و دارای نشانه‌هایی برای تمایز از سایر انواع انسان‌ها باشد. فیلسوف، مبعوث از جانب خداوند نیست و در نتیجه از این نظر مطلقاً از نبی متمایز می‌شود. افزون بر این، نبی به تعبیر ملاصدرا حکیمی از حکمای الهی نیز می‌باشد و نحوه اکتساب علم در او نیز متفاوت از فیلسوف است. در هر حال، بر اساس آنچه در این اینجا آمد، با بررسی دیدگاه صدرالمتألهین می‌توان به یک دیدگاه روشن درباره رابطه نبی و فیلسوف در دستگاه فکری او دست یافت. این بحث البته ضمن اینکه می‌تواند با دیگر فیلسوفان مسلمان مقایسه شود می‌تواند با دیدگاه‌های شارحان حکمت متعالیه نیز مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

کتابنامه

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، دفتر اول: نشست‌ها و گفتگوها، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- داوری اردکانی، رضا (فروردین ۱۳۷۸)، «رئیس اول مدینه در نظر ملاصدرا»، فصلنامه نامه فرهنگ، شماره ۳۱.
- صدرا، علیرضا (۱۳۸۹)، مفهوم شناسی حکمت متعالی سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- صدرالدین شیرازی (صدرالمتألهین)، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۵)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، چاپ چهارم، تهران: سروش.
- _____، (۱۳۸۶)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح سید جلال الدین، آشتیانی، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
- _____، (۱۳۷۷)، رساله سه اصل، تصحیح سید حسین نصر، چاپ چهارم، تهران.
- _____، (۱۳۷۴)، عرفان و عارف‌نمایان (ترجمه کسر الاضنام الجاهلیه)، ترجمه محسن بیدارفر، تهران، الزهراء.
- _____، (۱۳۶۲)، مبدأ و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- لک‌زایی، شریف (به اهتمام) (۱۳۸۷)، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، دفتر اول: نشست‌ها و گفتگوها، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- _____، (۱۳۹۰)، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، جلد چهارم مجموعه مقالات، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- _____، (۱۳۹۱)، نگرش‌های فلسفی سیاسی در آرای صدرالمتألهین، رساله برای دریافت درجه دکتری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- لک‌زایی، نجف (۱۳۸۱)، اندیشه سیاسی صدرالمتألهین، قم: بوستان کتاب.

